

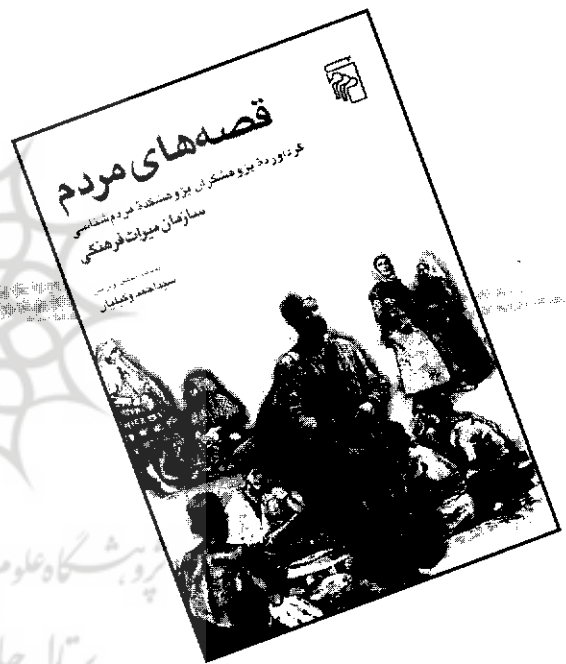
گام‌های نو در گردآوری قصه‌های ایرانی

چکیده:

کتاب قصه‌های مردم حاصل کار گروهی تعدادی از پژوهشگران پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی است که به وسیله سیداحمد وکیلان ویرایش شده است. در این نوشته ابتدا اشاره‌ای گذرا به اهمیت افسانه‌ها، پیشینه گردآوری آنها به وسیله پژوهشگران ایرانی و خصوصیات این پژوهشها کرده‌ام. سپس امتیازات کتاب را در سه محور برشمرده‌ام که عبارت‌اند از: کار گروهی، پای‌بندی به نثر حکای و روایی افسانه‌ها و طبقه‌بندی قصه‌ها براساس روش معروف آرئه / تامپسون. بعد از آن ایده‌های کلی موجود در افسانه‌ها را مورد بررسی قرار داده‌ام. سعی شده است ارتباط میان این ایده‌ها با آنچه در افسانه‌های کهن ایرانی وجود دارد تا حد امکان توضیح داده شود. این بررسی به اقتضای ماهیت مقاله نمی‌توانست گسترده باشد، از این رو تلاش کرده‌ام فقط به برخی از ویژگیهای مهم قصه‌ها و آن هم به طور کلی بپردازم. در نهایت نیز به کاستیهای کتاب اشاره کرده‌ام.

افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، قصه زندگی ملت‌هاست. قصه مبارزه آنها علیه طبیعت ناآرام و سرکش برای تسلط بر خشم و غضبی است که گهگاه بر انسان وارد می‌شده است. روایت‌هایی هستند که بیانگر خواسته مردم مبنی بر اعتدال در طبیعت و اجتماع و آرزوی آنها دایر بر نفی بی‌نظمیها، کژیها و کاستیها بوده است؛ اما به زبانی دیگر و گاه به زبانی غیر از زبان انسانها. درحقیقت تدوین‌کنندگان افسانه‌ها به دلایل مختلف از جمله عامل اجتماعی خوش‌تر داشته‌اند که سر

دلبران خویش را در حدیث دیگران بازگویی کنند تا به این وسیله هم ناگفتنیها گفته شوند و هم راویان از پیگرد اجتماعی در امان باشند. قریب هفتاد سال از گردآوری افسانه‌های ایرانی به وسیله پژوهشگران بومی می‌گذرد. صادق هدایت، کوهی، امینی، صبحی، انجوی، بهرنگی و شاملو از درگذشتگان و فقیری، میهن‌دوست، درویشیان و میرکاظمی (که عمرشان دراز باد) از زندگان، نامهایی آشنا برای علاقه‌مندان به فرهنگ عامیانه هستند. تاکنون بیش از دهها کتاب و افزون بر هزار افسانه از قصه‌های مردم به همت این افراد چاپ شده است، اما به رغم این کوشش باید گفت آنچه چاپ شده است قطره‌ای در مقابل دریاست. ایران ما به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و نیز به دلیل تنوع قومی و زبانی و همچنین به سبب گذشته پربار فرهنگی آن، گنجینه بی‌نظیر افسانه‌های عامیانه است. متأسفانه از این گنجینه بی‌نظیر تاکنون فقط صفحات محدود و معدودی ورق خورده است؛ به گونه‌ای که قصه‌های ایرانی در طبقه‌بندی بین‌المللی قصه‌ها هیچ‌گونه جایی ندارند. صادق هدایت که بی‌شک از او به عنوان پیشتاز پژوهشگران قصه‌های مردم باید یاد کرد قریب شصت سال پیش در انتقاد به بی‌توجهی نسبت به جمع‌آوری اجزای فرهنگ عامیانه و از جمله افسانه‌ها با تأسف چنین نوشته است: «در سرتاسر [کشور] رومانی یک دهکده هم پیدا نمی‌شود که تمام ترانه‌های عامیانه آنجا یادداشت نشده و آهنگ آنها را به نوت موسیقی نوشته باشند. یا در کشور ایرلند تاکنون وزن کاغذهایی که روی آنها اینگونه آثار را جمع کرده و نوشته‌اند به شصت خروار رسیده است.» (نوشته‌های فراموش شده، ص ۱۹۴)



- قصه‌های مردم
- انتخاب، تحلیل و ویرایش:
- سیداحمد و کیلیان
- نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۹

پس از انقلاب به دلایل مختلف مجدداً به روال قبل برگشت و کار فردی جایگزین کار گروهی شد. راه برون رفت از این وضعیت، همان‌گونه که چند سال پیش پژوهشگر ارجمند فرهنگ مردم خراسان، محسن میهن دوست، گفته است، ایجاد فرهنگستان عامه است. (آدینه، شماره ۱۰۳)

اخیراً، و پس از سالها انتظار، به همت پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، اقدامی درخور و شایسته برای پاسخگویی به این ضرورت انجام گرفته است. به یاری پژوهشگران این مرکز قریب نهصد و هفتاد روایت از قصه‌های مردم گردآوری شده است که جلد اول آن با ویراستاری سیداحمد و کیلیان شامل هشتاد و یک قصه تحت عنوان **قصه‌های مردم** چاپ شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. این کتاب از چند حیث نسبت به سایر کتابهایی از این دست امتیازات و برجستگیهایی دارد و می‌توان گفت نسبت به آثار مشابه با معیارها و موازین شناخته شده گردآوری افسانه‌ها انطباق بیشتری دارد.

در این نوشته کوشش می‌شود ابتدا به برخی ویژگیهای کتاب اشاره شود و سپس نگاهی گذرا به قصه‌های آن بشود و در نهایت به کاستیهای آن پرداخته شود:

الف - ویژگیها و امتیازات کتاب

۱. کار گروهی، این کتاب حاصل کوشش گروهی تعدادی از پژوهشگران فرهنگ عامیانه است. این امر فقط شامل راویان نمی‌شود، بلکه در هر استان دو الی سه نفر امر ارتباط با راویان را به

اگر توجه کنیم که این مطالب در شصت سال پیش نوشته شده است، آنگاه به کم‌کاری مفرطی که در این زمینه صورت گرفته است بیشتر پی می‌بریم. این موضوع به جای خود یکی از ضعفهایی است که برطرف کردن آن اهمیتی وسیع از سوی پژوهشگران، سرمایه‌گذاری مستمر از سوی نهادهای رسمی و کار گروهی و سازمان یافته را طلب می‌کند. اما همان مقدار کاری نیز که تاکنون صورت گرفته است اغلب به صورت فردی بوده است و طبعاً ذوقهای متفاوت فردی در آنها مؤثر بوده است و در بسیاری موارد از شیوه علمی گردآوری افسانه‌ها فاصله داشته است. همچنین بنا به همان خصلت فردی، بسیاری از آموزه‌ها مجدداً آزموده شده‌اند، و از این بابت با تأسف می‌توان به فعالیتهای بسیاری اشاره کرد که کم‌تر از زحمات صرف شده نتیجه داده‌اند. این امر که در سالهای پایانی حکومت گذشته کمابیش سر و سامانی گرفته بود و با تشکیل مراکزی خاص و انتشار نشریاتی ویژه قدمهایی در آن راه برداشته شده بود،

عهده داشته‌اند. آنچه تاکنون در این زمینه انجام می‌گرفته است به صورت انفرادی و یادست بالا دونفره بوده است.

۲. ویراستار کتاب تلاش کرده است که قصه‌ها را براساس روش معروف آرنه تامپسون طبقه‌بندی کند. برای این منظور از کتابهای **تیپ‌های قصه‌های عامیانه** اثر آرنه تامپسون و **طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی** اثر اولریش مارزلف استفاده کرده است. ویراستار ضمن این کار کوشش کرده است که این قصه‌ها «با روایت‌های جهانی آن مطابقت و عرصه انتشار و شماره ویژه (کد) آنها مشخص و به صورت یادداشت به دنبال قصه موردنظر آورده شود» (ص ۷). ناگفته نماند که این فکر در سالهای منتهی به انقلاب مورد توجه پژوهشگران «مرکز پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه» قرار گرفته بود. در یکی از نشریات این مرکز آمده است که پژوهشگران آن قصد داشته‌اند پس از گردآوری افسانه‌ها به طبقه‌بندی آنها به روش علمی و نیز تحلیل افسانه‌ها از دیدگاه اساطیری، تاریخی، پهلوانی، مذهبی، روان‌شناسی، جغرافیایی و جز آن بپردازند، اما این فکر بنا به تحولات جامعه ایران جامعه عمل نپوشید. از این رو اقدام پژوهشکننده مردم‌شناسی و ویراستار کتاب که کار گردآوری را توأم با طبقه‌بندی قصه‌ها به عهده داشته‌اند، کاری جدید و تازه در ایران محسوب می‌شود.

۳. یکی دیگر از ویژگیهای کتاب، پای‌بندی به نثر روایی و حکایاتی افسانه‌هاست. تا آنجا که نگارنده دریافته است، سلیق فردی نسبت به سایر کارها کم‌تر اعمال شده است. به استثنای تعدادی از قصه‌ها، که جداگانه به آن اشاره خواهد شد، بسیاری از قصه‌ها با امانت کامل نسبت به زبان راوی بازنویسی شده‌اند، به گونه‌ای که نحو راوی نیز در اغلب روایتها حفظ شده است:

«یکی از ترنجه‌ها را برداشت و دو نصف کرد. یک مرتبه دختر بسیار زیبایی از او بیرون آمد.» (ص ۱۰۲)

در بعضی موارد نیز اصل کلمات راوی بدون کم‌ترین دخل و تصرفی آورده شده است:

«گرچه در دست، کبوتر بالای سر، تازی در عقب، رفته رفته وادی به وادی، سگ منادی درختهای گرمسیری سردسیری، تا شب نروی روز به جایی نرسی، تا غم نخوری به غمگساری نرسی، تا زلف نریزد روی شانه‌ات نرسی پیش نگارت، چه چه بلبل، ناله قم قم، تنگ زیر تنگ می‌زد و می‌رفت.» (ص ۵۰)

اهمیت این ویژگی آنگاه روشن‌تر می‌شود که آن را با بعضی آثار منتشره مقایسه کنیم. مؤلف پیگیر و باسابقه مجموعه **سنت شکن**، جملات آغازین و پایانی هر افسانه را مانند «یکی بود و یکی نبود» و «قصه ما به سر رسید کلاغه به خانه نرسید» حذف کرده است. یا مؤلفین **فرهنگ افسانه‌های ایران** تعدادی از افسانه‌ها را بازنویسی و برخی را نیز خلاصه کرده‌اند. این امر باعث شده است که اولاً افسانه‌ها از زبان عامیانه و گفتار فاصله گرفته و به زبان نوشتار نزدیک شوند و ثانیاً با توجه به این که خلاصه‌نویسی ارتباطی مستقیم با سلیقه خلاصه‌کننده دارد بنابراین به میزان چنین افرادی متنهای متفاوتی ایجاد خواهد شد که این امر نیز با روح گردآوری افسانه‌ها در تناقض قرار دارد.

ب. نظری به برخی از افسانه‌های کتاب

در این بخش کوشش می‌شود به برخی از ایده‌های کلی مستتر در افسانه‌ها به طور گذرا پرداخته شود.*

۱. در قصه «گل چهچهه» آنچه پیر خردمند از قهرمان قصه می‌خواهد، نظم دادن به امور نامنظم است؛ اموری که به واسطه وضعیت نابسامان و تناقضهای اجتماعی از نظم ضروری جدا

شده‌اند. در پیش تعدادی سگ گاه ریخته شده است و در مقابل شتر، استخوان پیر می‌گوید: «اگر توانستی اینها را جابه‌جا کنی و در جای حقیقی‌اشان بگذاری که برده‌ای» (ص ۴۲). اما دیوها که مظهر بی‌نظمی و کج‌اندیشی هستند از این بی‌نظمی محافظت می‌کنند. در حقیقت خصوصیت عمده دیوان و شر، بی‌نظمی و ناهماهنگی است (شناخت اساطیر ایران جان هینلز، ص ۸۲). در شاهنامه نیز اکوان دیو، وارونه گفته رستم را انجام می‌دهد و او را به دریا می‌اندازد؛ زیرا:

همه واژگونه بود کار دیو

که فریادرس باد گیهان خدیو
دیوها حتی شیشه عمر خود را نیز در نفاطی می‌گذارند که از راه غیرراست (چپ) دسترسی به آن میسر است. در قصه «شاهزاده ابراهیم و دیو»، دیو در مورد نشانی شیشه عمر خود چنین می‌گوید: «وقتی وارد غار شدی، غار دو راه دارد، از سمت چپ می‌روی.» (ص ۷۲)

مردم بخشهایی از جنوب از دیو در امثال و حکم و افسانه‌ها با تعبیر «دیو چپ» یاد می‌کنند؛ یعنی به همراه دیو، صفت او را که همان اعمال واژگونه باشد می‌آورند. درحقیقت به این وسیله وارونگی رفتار دیو را مؤکد می‌کنند.

۲. در برخی از این قصه‌ها تأثیر متقابل ادبیات کلاسیک و افسانه‌ها بر هم دیگر کاملاً مشهود است که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

اول، قصه «سه خواهر الکن» (ص ۳۴۱)، در این قصه مادر از دختران الکن خود می‌خواهد که وقتی خواستگاران به منزل آنها آمدند به هیچ وجه صحبتی نکنند. اما بر اثر حادثه‌ای یکی از دختران جمله‌ای می‌گوید و سپس دو خواهر دیگر به قصد سرزنش او که سفارش مادر را نادیده گرفته است شروع به صحبت کردن می‌کنند. به این طریق الکن بودن آنها برای خواستگاران مشخص می‌شود. این قصه یادآور حکایت معروف مولاناست که تحت عنوان «حکایت هندو که با یار خود جنگ می‌کرد بر کاری و خبر نداشت که او هم بدان مبتلاست» در مثنوی آمده است. (دفتر دوم بیت‌های ۳۰۲۷ الی ۳۰۳۳)

دوم، قصه «کره سیاه»، در این قصه شاه گرفتار بیماری سختی می‌شود. پزشکان درمان او را در خوردن «گوشت شکار» تشخیص می‌دهند. دامادهای او از «گرفتن شکار» عاجز می‌شوند، اما همسر کوچک‌ترین دختر شاه که مورد عنایت او هم نیست با زدن «مهر غلامی» بر پشت سایر دامادهای شاه، چند «شکار» در اختیار آنها قرار می‌دهد. البته با این شرط که کله «شکار»ها را نیز برای خود نگه دارد. این موضوع یادآور داستان «گشتاسب» در روم و یاری وی به سایر دامادهای قیصر در کشتن ازدها و گرگ است. گشتاسب نیز دندانه‌های ازدها و گرگ را برای خود نگه می‌دارد. اجرای مسابقه چوگان در این قصه نیز که میان دامادهای شاه صورت می‌گیرد، مشابهت کاملی با همین مراسم در داستان گشتاسب دارد که میان دامادهای قیصر و در حضور او برگزار می‌شود.

۳. در قصه‌های کتاب فرزندان کوچک، نوعاً نقش مثبت و فرزندان ارشد نقش منفی دارند. شاید بتوان چنین پنداشت که تدوین‌کنندگان افسانه‌ها برای رفع مشکلات خویش امید به نسل جوان داشته‌اند. مثل «از ما که گذشت» می‌تواند مکمل این برداشت باشد. آیا می‌توان این موضوع را به مبارزه نو و کهنه تعبیر کرد؟ فرزندان کوچک نمایندگان پدیده‌های نو و فرزندان بزرگ‌تر نماد پدیده‌های کهنه. فرزندان بزرگ از این رو نماد کهنه هستند که در جامعه پدرسالار جایگزین پدر می‌شوند، و باید ادامه‌دهنده منش و اخلاقیات او شوند. آنها باید پاسدار همان سنت‌هایی باشند که جامعه بر مبنای آنها قوام یافته است. از این رو نمی‌توانند نماد تحول و نوآوری باشند.

۴. یکی از مؤلفه‌های مهم این قصه‌ها تقدیرگرایی است. «وزیر و اقبال او»، «تقدیرنویس» روایت‌های اول و دوم تقدیرگرایی را باید یکی از اعتقادات بنیادی ایرانیان دانست. در **شاهنامه** و افسانه‌های کهن ما نیز اعتقاد به تقدیرگرایی و ازلی بودن سرنوشت نمایان است. در پایان داستان سیاوش که به مرگ مظلومانه وی می‌انجامد، چنین آمده است:

چه گفت آن خردمند بسیار هوش

که با اختر بد به مردی مکوش

خردمند گر مردم بدگمان

ندانند کسی چاره آسمان

در داستان رستم و اسفندیار، هنگامی که کتابیون فرزند را از رفتن به سیستان منع می‌کند، اسفندیار در پاسخ می‌گوید:

مرا گر به زاول سرآید زمان

بدان سو شود اخترم بی‌گمان

مجموعه حوادثی نیز که به مرگ تراژیک سهراب ختم می‌شود

تأییدی بر این تقدیرگرایی است. کاووس در تأیید همین نکته است که به رستم می‌گوید:

زمانه برانگیختش با سپاه

که ایدر به دست تو گردد تباہ

در قصه «تقدیرنویس» (روایت اول ص ۳۰۱) مرد سپیدپوشی به تاجر می‌گوید که ثروت تو به پسر هیزم فروش می‌رسد. تاجر دست به هر ترفندی می‌زند تا از این سرنوشت فرار کند، اما پسر هیزم فروش داماد او می‌شود. وی حيله‌ای به کار می‌بندد تا داماد را سر به نیست کند اما خود و پسرش نابود می‌شوند و سرانجام همه ثروت او به داماد (پسر هیزم فروش) می‌رسد، زیرا به قول حافظ، هر آن قسمت که آنجا رفت کم و افزون نخواهد شد.

۵. در این افسانه‌های یاری رساندن و کمک به مظاهر خیر، حمایت از زندگی در مقابل مرگ، دفاع از روشنایی در قبال تاریکی، مبارزه با دیو و... هیچ‌گاه بی‌پاداش نمی‌مانند. این امر نیز ریشه در اعتقادات کهن ما دارد که جان‌مایه آن با شعر سعدی به گنجینه امثال و حکم ایرانی پیوسته است:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

۶. در این افسانه‌ها، خردگرایی و دانش در مقابل حيله، تزویر و مکر طبقات حاکم به یاری گرفته می‌شود. اگرچه این مضمون را نمی‌توان با تقدیرگرایی موجود در افسانه‌ها و اعتقادات بنیادی ایرانیان هم‌ارز پنداشت و پیدایش آن را باید متأخرتر از تقدیرگرایی دانست، اما به هر حال خردگرایی یکی از مؤلفه‌های مهم افسانه‌های ایرانی است. به گمان من وجود هم‌زمان این عناصر به ظاهر متناقض در افسانه‌ها بیش از هر چیز نشان‌دهنده گوناگونی و تناقضاتی است که در فرهنگ ایرانی وجود دارد، و این خود دلایل متعددی دارد. نگارنده بدون این که بخواهد به تشریح این دلایل بپردازد به طور کلی به رئوس برخی از آنها اشاره می‌کند: اول، موقعیت جغرافیایی ایران که در طول تاریخ به مثابه پل ارتباطی شرق و غرب عمل می‌کرده است. دوم، تهاجمات مستمر اقوام متفاوت که پس از مدتی در فرهنگ ایرانی مضمحل می‌شده‌اند. سوم، همزیستی گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی متفاوت در فلات ایران که باعث تداخل این فرهنگ‌ها می‌شده است. اما به هر حال وجود توأمان این عناصر در قصه‌های ایرانی، کار پژوهشی مستقلی را طلب می‌کند. با این توضیح اکنون به ایده خردگرایی در قصه‌ها می‌پردازم. فردوسی، تدوین‌کننده افسانه‌های کهن ایرانی، کتاب خود را با نام «خداوند جان و خرد» آغاز می‌کند، و سپس در فصلی جداگانه با زیباترین و دلنشین‌ترین تعبیرها به ستایش خرد می‌پردازد. این امر در داستان‌های شاهنامه نیز به چشم می‌خورد. طهمورث وقتی که دیوان را به بند می‌کشد، آنها از شاه زینهار می‌خواهند تا او را فن نوشتن بیاموزند. طهمورث نیز آنها را نمی‌کشد تا از این فن بهره‌مند شود:

چو آزاد گشتند از بند او

بجستند ناچار پیوند او

نیشتن به خسرو بیاموختند

دلش را به دانش برافروختند

داستان آوردن **کلیله و دمنه** از هند که بخشهایی از آن با افسانه درآمیخته است، تأییدی بر همین برداشت است:

تن مرده چون مرد بی‌دانشست

که دانا بهرجای بارامشست

به دانش بود بی‌گمان زنده مرد

چو دانش نباشد بگردش مگرد

در افسانه «هالو هیبض و تعبیر خواب» (ص ۱۳۹)، وقتی شاه به قصد تصاحب زن زیاروی «هالو» می‌خواهد او را به سفری بی‌بازگشت بفرستد، زن با استفاده از کتابی که در اختیار دارد نقشه راه و چگونگی سفر را به او می‌آموزد. «هالو» براساس این نقشه از سفر موفق برمی‌گردد. دومین حیلۀ شاه نیز با راهنماییهای برگرفته از کتاب، سمبل آگاهی، دانش و خرد، عقیم می‌ماند.

۷. یکی از ویژگیهای ساختاری قصه‌های ایرانی که در این کتاب نیز به چشم می‌خورد، حالت قصه در قصه آنهاست؛ آنچه در قصه‌های هزار و یک شب به‌وفور دیده می‌شود. برخی از قصه‌هایی که روایت‌های مستقلی دارند، درون قصه دیگری روایت می‌شوند. مانند بخشهایی از قصه «شیرویه»، «گل چهجه» و «گل قهقه».

ج - نظری بر کاستیهای کتاب

این کتاب به‌رغم ویژگیها و امتیازات بارز خود، دارای کاستیهایی نیز هست که به بخشی از آنها اشاره می‌شود:

۱- درباره طیفه‌بندی و تیوب قصه‌ها، به گمان من مناسب‌تر بود که ویراستار ابتدا مجموعه نهصد و هفتاد قصه گردآوری شده را طبقه‌بندی و تیوب می‌کرد و سپس هر طبقه را در کتابی جداگانه منتشر می‌نمود. این امر باعث می‌شد که خواننده یا پژوهشگر قصه‌های ایرانی بتواند قصه‌های مناطق مختلف ایران را در هر طبقه با هم مقایسه کند. در نظر نگرفتن این موضوع علاوه بر سلب چنین

این قصه‌ها و دیگر روایت‌های چاپ شده آنها مشخص شده است؛ نکته ضروری در مورد این جدول آن است که نگارنده امکان مراجعه به همه مجموعه‌های منتشر شده را نداشت، از این رو احتمالاً روایت‌های چاپ شده دیگری نیز از این افسانه‌ها وجود دارد.

۳- برخی از قصه‌هایی که از زبان غیرفارسی بازنویسی شده‌اند، از حالت روایی و حکایاتی عامیانه خارج شده‌اند و شکل زبان ادبی و نوشتاری به خود گرفته‌اند. اگرچه تعداد این قصه‌ها انگشت‌شمار هستند، اما سلاست و یک‌دستی کتاب را دچار سکنه کرده‌اند. این موضوع در تناقض با یکی از مهم‌ترین امتیازات کتاب-نثر عامیانه آن - قرار دارد که در صفحات پیش به آن اشاره شد. برای نمونه به جمله‌هایی از قصه «ملک جمشید و دختر پادشاه» اشاره می‌شود: «وزیر اعظم او را برد و در خانه خودش به مواظبتش همت گماشت... دختر از ایام طفولیت با انواع ترفندها و تمرینهای سخت جهت درافتادن با مشکلات روزگار آموخته شده بود... نادره‌ای که مادر دهر لنگه‌اش را نزناییده بود و ستارگان فلک حسرت همدمی‌اش را به دل دارند.» (ص ۱۵۳-۱۵۶) به گمان من مناسب‌تر بود که چنین قصه‌هایی به وسیله کسانی که با نثر عامیانه فارسی آشنایی بیشتری دارند بازنویسی می‌شدند.

۴- ویراستار در مواردی سایر روایت‌های یک قصه را در پانویس به صورت خلاصه آورده است و از چاپ کامل آنها خودداری کرده است. (ص ۱۱۹ - ص ۱۹۰-۲۸۴-۳۰۹) این امر در تناقض با کارهای

نام قصه در کتاب حاضر	سایر روایتها
۱- شاهزاده ابراهیم و دیو	حکایت از بین بردن نسل دختر (قصه‌های مشهدی گلین خانم) - خسرو دیوژاد (سمندر چل گیس)
۲- جبران	دختر نظر کرده (افسانه‌های دیار همیشه بهار)
۳- وزیر و اقبال او	تاجری که اقبال او برگشت و دوباره به او روگرد (قصه‌های مشهدی گلین خانم)
۴- گل قهقهه	دختر پادشاه و پسر لُر (متلهای بروجردی) - دو عروس (افسانه‌های دیار همیشه بهار)
۵- انگشتر زنها مارون	پبله‌ور (افسانه‌ها - صبحی)
۶- خانی	تبهکار و نیکوکار (افسانه‌های مردم عرب خوزستان)
۷- سه خواهر	چوپان شاه (افسانه‌های ایرانی - صادق همایونی) - دختری که از دهانش یاسمن و سوسن می‌ریخت (افسانه‌های مردم عرب خوزستان) - سه خواهر (افسانه‌های دیار همیشه بهار)
۸- سه دروغ	دروغ شاخدار (افسانه‌های آذربایجان - دکتر نورالدین سالمی)
۹- شاه عباس و دختر ورکچی	دختر چوپان (گتجینه‌های آذربایجان) - بازرگان و مرد خارکش (باکره‌های پریراد)
۱۰- سال ترس ممد	احمد لمتی (افسانه‌ها و باورهای جنوب) - ترسو مرد زیرک (باکره‌های پریراد)
۱۱- زن و شوهر گیج	چرتان و پرتان (افسانه‌های دیار همیشه بهار) - آدمی و بودی (افسانه‌های آذربایجان - بهرنگی و دهقانی)
۱۲- فاطمه نه من ریس یک من خور	پنج تا شد شش تا شد (چهل گیسو)
۱۳- حلال و حرام	شیرافکنان (سی افسانه از افسانه‌های محلی اصفهان)
۱۴- تقدیرتویس	بازرگان و مرد خارکش (باکره‌های پریراد)
۱۵- مرگ کور و روزیش	پیرمرد خارکن (افسانه‌های دیار همیشه بهار)

علمی و پژوهشی قرار دارد. با چنین روشی می‌توان به حذف یا تلخیص بسیاری از قصه‌ها پرداخت، زیرا برخی از روایت‌های آنها در جاهای دیگر چاپ شده‌اند. به دلیل اهمیت موضوع و نیز به سبب آن که برخی دیگر از گردآورندگان افسانه‌ها از این روش پیروی می‌کنند، توضیح مختصری در این باره ضروری به نظر می‌رسد. هر افسانه‌ای را به‌طور کلی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: یکی جوهره آن و روندهای اصلی که در قصه وجود دارد، دوم شکل

امکانی از پژوهشگران، باعث شده است که در این کتاب فقط از شانزده استان ایران قصه وجود داشته باشد.

۲- ویراستار در پایان تعدادی از قصه‌ها به بعضی روایت‌های چاپ شده آنها اشاره کرده است. به نظر می‌رسد ایشان با تأمل بیشتر در مجموعه‌های منتشر شده، می‌توانست به تعداد بیشتری از این روایت‌ها اشاره کند. علاوه بر این در مورد تعداد قابل توجهی از قصه‌ها نیز هیچ‌گونه اشاره‌ای به سایر روایت‌های آنها نکرده است. در جدول بالا

بروز این روندها که در روایت‌های مختلف رنگهای متفاوت به خود می‌گیرند. در مناطق خشک و کم‌آب چاهها و برکه‌ها کار آب‌رسانی را انجام می‌دهند، در حالی که در مناطق کوهستانی، چشمه‌ها و رودخانه‌ها این نقش را دارند. متناسب با وضعیت طبیعی هر منطقه، خارکن، کفاش و بینه‌دوز یا سایر اقشار اجتماعی می‌توانند در روایت‌های مختلف جایگزین همدیگر شوند. این امر درباره میوه‌ها نیز صدق می‌کند. در مناطق گرمسیری، خرما میوه‌ای است که می‌تواند در دست‌های درویش متبرک شود و برای شفای نازایی به کار رود. در صورتی که درویش چنین افسانه‌ای در روایت مثلاً خراسانی، سیب را متبرک می‌کند. گم شدن در بیابان می‌تواند جایگزین گم شدن در جنگل شود. در افسانه‌های شرق ایران مسافرت به هند و چین وجود دارد، و در قصه‌های کردستان و خوزستان مسافرت به کشورهای عربی. همچنین در مناطق مرزی که اقوام مختلف در کنار هم زندگی می‌کنند یا گروه‌های زبانی و مذهبی متفاوت وجود دارند، علاوه بر وجود عناصر تسامح و مدارا در افسانه‌ها، شاهد وجود تداخل فرهنگها

و نیز وجود عناصری از افسانه‌هایی با منشأ متفاوت در یک روایت هستیم. مثلاً وجود عناصری در افسانه‌های جزایر و بنادر جنوب که ریشه در فرهنگهای افریقایی دارند. از این رو بسیار با اهمیت است که روایت‌های متفاوت یک افسانه ضبط و منتشر شوند تا امکان بررسی دقیق‌تر آن برای پژوهشگران علوم مختلف فراهم شود.

۵- ویراستار بر تعدادی از قصه‌های این مجموعه که اتفاقاً جزو قصه‌های پایانی کتاب هستند، تفسیرهای کوتاهی نوشته است که توجیه این تفاسیر و علل آن بر نگارنده روشن نشد. اگر قصه‌های کتاب نیاز به تفسیر داشته‌اند به چه دلیل فقط به همین تعداد بسنده شده است؟ این تفسیرها که احتمالاً با شتاب‌زدگی به قصه‌های پایانی کتاب اضافه شده‌اند دست کم در یک مورد از اشکال خالی نیست. در تفسیر قصه «فلک ناز» (ص ۲۳۳) آمده است «تراژدی مرگ فلک ناز شبیه کشته شدن مظلومانه رستم است» در صورتی که در همین قصه درباره مرگ «فلک ناز» چنین می‌خوانیم: «فلک ناز در میان راه مریض شد. تب شدیدی داشت و سرش به شدت درد می‌کرد. خورشید و صبر و گل‌گریه می‌کردند. چند روز بعد فلک ناز در آغوش خورشید مرد.» (ص ۲۳۲)

نگارنده هیچ‌گونه تشابهی میان این مرگ با مرگ رستم نمی‌تواند تصویر کند. حتی اگر کنشهای فلک ناز و رستم در زندگی و مبارزه آنها مشابه باشد. آن‌گونه که ویراستار تفسیر کرده است. مرگ آنها متفاوت است، زیرا عناصر تدارک مرگ برای این دو هیچ تقارنی با همدیگر ندارند. فلک ناز به مرگی طبیعی می‌میرد، و رستم بر اثر حيله و مکر برادرش شغاد و در توطئه‌ای که با همدستی پادشاه کابل طراحی شده است به چاهی پراز تیغ و خنجر سقوط می‌کند. او قبل از مرگ، انتقام خود را از شغاد می‌ستاند. از این رو اگر بخواهیم تفاوتی بین داستان فلک ناز و رستم قائل شویم قبل از هر چیز تفاوت بین مرگ آنهاست. ۶- برای برخی از قصه‌ها هیچ‌گونه مشخصاتی (محل گردآوری، راوی و...) ارائه نشده است، مانند «خارکش پیر و درخت اشرفی» (ص ۲۲۹) و «انی و مروارید» (ص ۲۵۶).

۷- نکته دیگر که نگارنده با احتیاط آن را ذکر می‌کند این است که به نظر می‌رسد در این مجموعه تلاشی برای گردآوری افسانه‌های مردم عرب خوزستان، آرامنه، آسوریان، صابین و نیز اقلیت‌های زبانی ساکن در خراسان، فارس و کرمان صورت نگرفته است. اگر این تصور صحیح باشد، بایستی گفت که مجموعه نیاز به تجدیدنظر جدی دارد؛ زیرا «قصه‌های مردم ایران» باید شامل افسانه‌های کلیه گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی ساکن در ایران باشد. به همان دلیل که در چنین مجموعه‌ای افسانه‌های فارسی‌زبانان غیرایرانی را مستثنا می‌کنیم، باید افسانه‌های مردم غیرفارس اما ایرانی را در آن دخیل نماییم.

به رغم همه نکاتی که گفته شد این کتاب اقدامی مغتنم و اساسی در کار گردآوری قصه‌های عامیانه ایرانی است. نگارنده امیدوار است قصه‌های گردآوری شده به سرنوشت اوراق محبوس شده در مرکز مردم‌شناسی رادیو گرفتار نشود و پژوهشکده مردم‌شناسی علاوه بر انتشار سایر مجلدات این کتاب، کار گردآوری قصه‌ها را در سطحی گسترده‌تر و به دور از شتاب‌زدگی ادامه دهد.

پانویس:

منبای این بخش پژوهش مستقلی است که نگارنده در زمینه شخصیتها، عناصر و مضامین قصه‌های ایرانی انجام داده و امیدوار است در آینده نزدیک در دسترس علاقه‌مندان قرار دهد.

